

چگونه با آوازش خود را

برای مرگ آماده کنیم؟

اومبرتو اگو

ترجمه گلبرگ برزین

۴۰۱

فکر نمی‌کنم بتوانم خود را نخستین کسی معرفی کنم که یکی از بزرگترین معضلات انسان را مطرح می‌کند، یعنی روبرویی‌اش را با مرگ. اگر چه برای افراد بی‌ایمان مشکل بزرگی است (چگونه با هیچ چیز که در انتظارشان نیست روبرو شوند؟)، اما آمار نشان می‌دهد که این معضل به همان اندازه بسیاری افراد با ایمان را می‌آزارد. یقین به زندگی پس از مرگ آنان را از دوست داشتن زندگی پیش از مرگ باز نمی‌دارد و دلشان نمی‌خواهد آن را ترک کنند. و نیز با تمام وجود مایلند به جمع فرشتگان بپیوندند. ولی خوب هر چه دیرتر بهتر.

سؤال واضح ما در اینجا این است، «موافق مرگ بودن» یعنی چه؟ پرسیدن این سؤال، به همان آسانی است که تأیید کنیم: انسان‌ها فانی‌اند، به کلام ساده است، تا وقتی کلام سقراط باشد، به محض آن که به خود ما مربوط شد، به حکایتی دیگر بدل می‌شود. سخت‌ترین لحظه آن است که بدانیم، تنها یک لحظه دیگر این جاییم و لحظه دیگر نخواهیم بود.

به تازگی، یکی از شاگردانم (کریتون نامی)، با حالت نگران از من پرسید: «استاد، چطور خود را برای مرگ آماده کنیم؟ پاسخ دادم: جوابش ساده است، قبول کنید که همه آدم‌ها احمق‌اند».

در برابر تعجب کریتون، بیشتر توضیح دادم: «ببین، حتی اگر ایمان قوی داشته باشی، چطور می‌توانی به سوی مرگ بروی و فکر کنی که در زمان گذرت از زندگی به مرگ، جوانان خوشگل و خواستنی از دختر و پسر در دیسکو می‌رقصند و خیلی خوش می‌گذرانند، دانشمندان خوش فکر

از آخرین اسرار کیهان سر در می آورند. سیاست مداران فسادناپذیر وقت خود را به ایجاد جامعه‌ای بهتر گمارده‌اند، روزنامه‌ها و تلویزیون هدفی ندارند جز اعلام خبرهای شنیدنی، مدیران سازمان‌ها مسئولانه به ریختن برنامه‌هایی مشغول‌اند تا از آلودگی محیط زیست بپرهیزند و طبیعتی سرشار از جویبارهای قابل آشامیدن، کوهستان‌های جنگلی، آسمان‌های پاک و آرام در زیر لایه‌ای از ازن بهشتی، ابرهای پنبه‌ای که باران نرم روزگاران گذشته را می‌تراوند به ما باز پس دهند؟ اگر به خود بگویی که تمام این اتفاقات عالی روی می‌دهد و تو باید بروی، رفتن برایت غیر قابل تحمل می‌شود، نه؟

ولی یک لحظه سعی کن فکر کنی که، در لحظه‌ای که احساس می‌کنی باید این دره را ترک کنی، اطمینان کامل داری که دنیا (پنج میلیارد نفر) پر است از احمق، آنان که در دیسکو می‌رقصند احمقند، دانشمندان احمق فکر می‌کنند به اسرار کیهان دست یافته‌اند، سیاست مداران احمق برای تمام دردهای ما فقط یک نوع دارو تجویز می‌کنند، روزنامه‌نگاران آشغال نویس احمق روزنامه‌ها را با حرف و غیبت‌های به دردخور پر می‌کنند، صنعت‌گران کثافت کره زمین را نابود می‌کنند. در این لحظه خوش، خیالات راحت‌تر نخواهد بود و راضی‌تر نخواهی بود از اینکه این دره پر از احمق را ترک می‌کنی؟

پس از آن کریتون از من پرسید: «استاد، از چه موقع باید این طور فکر کنم؟ به او جواب دادم – عجله نکن، چون اگر در بیست یا سی سالگی فکر کنی که همه آدم‌ها احمق‌اند، یعنی خودت احمقی و هرگز به فرزانتگی نخواهی رسید، باید یواش پیش رفت، باید در شروع به خود بگویی که بقیه از ما بهترند، بعد کم‌کم متحول شوی، حدود چهل سالگی دچار شک شوی، و وقتی به صد سالگی نزدیک می‌شوی به یقین برسی. با احتساب همه این روزها اما از زمان دریافت دعوت‌نامه خود را آماده رفتن نگه‌داری. مهم این است: رسیدن به این یقین که پنج میلیارد نفر در اطراف ما احمق‌اند، ثمره هنری است ظریف و سنجیده که در کوله بار اولین سبس (فیلسوف یونانی - م.) گوشواره به گوش (یا به دماغ) که از راه برسد نیست. امری است که استعداد می‌خواهد و عرق جبین. نباید کارها را به عجله واداشت. برای داشتن مرگ در آرامش باید به آرامی و درست به موقع به آنجا رسید. ولی حتی شب قبل، هنوز باید یک نفر، کسی که دوست داریم و تحسین می‌کنیم، وجود داشته باشد که فکر کنیم او احمق نیست. خورد آن است که در لحظه درست – نه پیش از آن – او را نیز احمق تشخیص دهیم. فقط در این موقع می‌توانیم بمیریم.

پس، هنر بزرگ مطالعه به مرور تفکر جهانی است و بررسی دقیق تحول آداب و سنت‌ها، تجزیه و تحلیل روز به روز رسانه‌ها، تأیید هنرمندانی که به خود اعتماد دارند، حرفهای گزیده

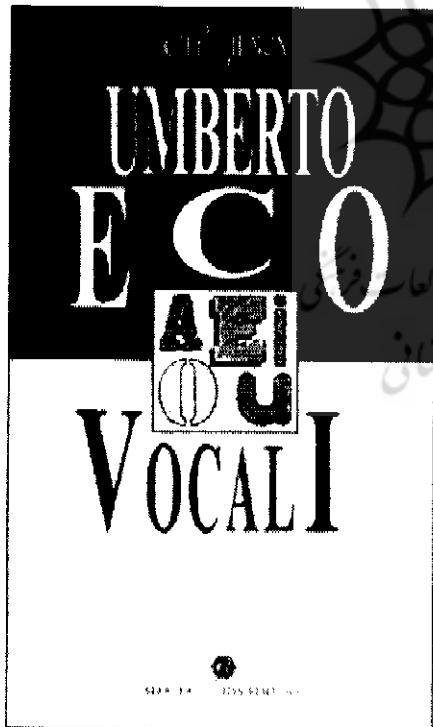
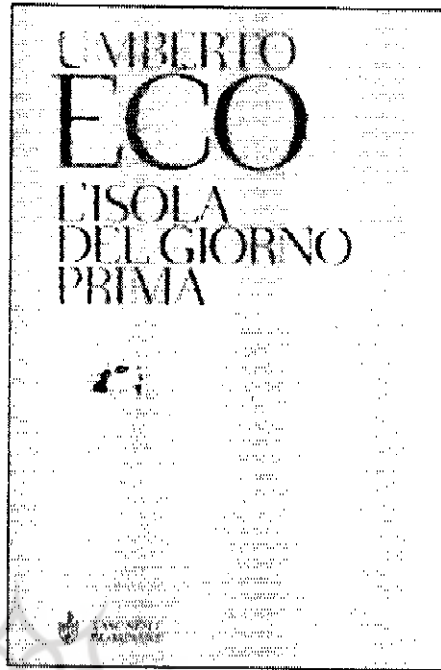
سیاستمداران آزاد از هفت دولت، تظاهرات خطرناک ویرانگر، کلمات قصار قهرمانان پرجذبه به علاوه تحقیق در مورد فرضیه‌ها، پیشنهادات، درخواست‌ها، تصاویر، ظهور آنان. و فقط در پایان کار این راز تکان دهنده بر تو فاش شود؛ اینها همه احمق‌اند. آنگاه تو آماده ملاقات با مرگ خواهی بود.

تا انتها، باید در برابر این راز غیرقابل قبول مقاومت کنی، مجبوری لجوجانه فکر کنی که باید حرفهای منطقی به زبان آورد، که فلان کتاب بهتر از بقیه است، که فلان رهبر خلق واقعاً خوشبختی همگان را می‌خواهد. این جوهر نوع انسان است، طبیعی است، انسانی است که نپذیریم دیگران همگی احمق‌اند. اگر نه، زندگی چه ارزش زندگی کردن دارد؟ ولی، سرانجام، وقتی دریایی، خواهی فهمید ارزش مردن در چه چیزی - شاید حتی چه چیز باشکوهی - است.»

کریتون مرا نگاه کرد و گفت: «استاد، نمی‌خواهم عجولانه تصمیم بگیرم، ولی من کم کم دارم فکر می‌کنم که شما احمقید. جواب دادم - دیدی، هنوز هیچی نشده در مسیر درست قرار گرفته‌ای.»



ژو، شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



*La ricerca
 della lingua perfetta
 nella cultura europea*



Erasmio Lubiano